

پژوهشی در انواع مناظرات میان نحویان

ستاره مشایخی

دانشجوی دکترا رشته زبان و ادبیات عرب، دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۱۲/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۱/۲۰

چکیده

با نزول قرآن کریم، به زبان عربی توجه خاصی شد. سبک بیان و واژه‌گزینی قرآن، آن‌چنان شگفت بود که عرب‌های فصیح در برابر آن متحیر شده و جز تسلیم در برابر این کلام زیبا و باشکوه، چاره‌ای نداشتند. این حیرت، به تدریج به شیدایی و دلدادگی به آن متن زیبا مبدل گشت و آنان را واداشت تا هرچه بیشتر، پیرامون آن کنجکاوی کنند؛ لذا قرآن کریم اولین و مهم‌ترین عامل رویکرد به این زبان بوده است.

در حوزه نحو و ترکیب واژگان، بنا به مقتضای کلام الهی و فهم آن، از ابوالأسود و خلیل، سیوطی، کسائی، أخفش و فرّاء، پیروان مکاتب بصری و کوفی، تا نحویان اندلس و مصر، همه به نگارش آثار ارزشمندی پرداختند. مسائل نحوی، فقط به تألیف کتاب‌ها، ختم نشد؛ بلکه موجب مسائل تازه‌ای در محافل علمی گشت که آکنده از مباحثی داغ بود که در قالب مناظرات نمود یافت و از مشهورترین مناظره‌های ادبی "مسأله زنبوریه" است که میان سیبویه از بصره و کسائی از کوفه درگرفت.

مناظره میان پیروان یک مکتب، مناظره میان پیروان مکاتب مختلف، مناظره میان نحویان و شعراء، مناظره میان نحویان و فقهاء، مناظره میان نحویان و مردم، و ... از جمله مباحث این مقاله است.

واژه‌های کلیدی: مناظره، نحو، مکاتب نحوی، بصره، کوفه.

مناظره و تاریخ پیدایش آن در نحو عربی

مناظره در لغت: "بحث با یکدیگر درباره حقیقت چیزی و سؤال و جواب کردن است". (ابن منظور، ۲۱۷/۵) و به تعبیری دیگر، مکالمه و گفت‌وگویی دوطرفه است که هر طرف با استدلال و ارائه براهین، می‌کوشد برتری و فضیلت خویش را بر دیگری اثبات کند.

کاربرد شیوه‌ی مناظره یا سؤال و جواب در ادبیات عربی سابقه‌ای طولانی دارد. در دوره عباسی، خلفاء حرکت علمی را در جنبه‌های گوناگون تقویت می‌کردند، و در اکرام ادباء و دانشمندان، مبالغه می‌نمودند. تا آنجا که در برخی از شهرهای بزرگ مملکت، امراء و وزراء نیز به تقلید از خلفاء، در جلب نظر دانشمندان و ادیبان با هم رقابت می‌کردند. اوج عظمت فرهنگی عباسیان در دوره خلافت هارون (۱۴۶-۱۷۵هـ/ ۷۸۶-۸۰۹م) و مأمون (۱۸۲-۲۱۲هـ/ ۸۱۳-۸۳۳م) بود؛ تا حدی که دوران آن‌ها به عصر زرین معروف شد. (طبری، ص ۵۲۸/۶)

برامکه که نام خانواده اصیل ایرانی است، جد آن‌ها - برمک - از بزرگ‌زادگان عجم بود. برمک معروف، پدر خالد (۶۸-۱۶۶هـ) و او پدر یحیی (۱۲۰-۱۹۰هـ) - وزیر هارون الرشید - بود. یحیی جنبش علمی بزرگی را برانگیخت و دروازه‌های علم و ادب را به روی شعراء و ادباء باز کرد. در واقع مجلس او مانند کنفرانس علمی ادبی بزرگی بود که در آن دانشمندان از هر گروهی شرکت داشتند و به بحث و مناظره علمی و ادبی می‌پرداختند.

در تاریخ ادبیات عرب، پیدایش مناظرات نحویان را مناظره میان سبویه (۱۴۸-۱۸۰هـ/ ۷۶۵-۷۹۶م) و کسائی (?-۱۸۹هـ/ ?-۸۰۴م) می‌دانند. لازم به ذکر است که قبل از این مناظره، سبویه مناظرات دیگری هم داشته است، از جمله مناظره او با خلیل (۱۰۰-۱۷۰هـ/ ۷۱۸-۷۸۶م) (سیوطی، الأشیاء و النظائر، مج ۲، ج ۳، ص ۶۷) و هم‌عصرانش؛ لیکن هیچ کدام رنگ و بوی مناظره او با کسائی در بغداد را نداشته‌اند. علت این امر، این است که در این مناظره، فقط طرح و بحث در مسائل علمی و تخصصی مطرح نبوده است. برخی بر این باورند که سیاست نقش بسیار زیادی در این مناظره دارد، زیرا در واقع، حکم درباره دو سرزمین داده شده بود؛ نه بین دو نحوی برجسته (زیبیدی، ص ۶۹). "چنین به نظر می‌رسد که کوفیان این مناظره را در این مسیر قرار دادند، تا رئیس آنان کسائی در این جدال به برتری دست یابد؛ چرا که سبویه به تنهایی در این مناظره شرکت داشت، حال آن‌که کسائی، همراه تنی چند از طرفداران خویش، در برابر این دانشمند جوان حاضر شد. و اگر بصریان، این جدال را مناظره بین دو مدرسه تلقی می‌کردند، بدون تردید گروهی از ایشان، سبویه را در این مناظره یاری می‌دادند و همراهی می‌کردند." (همان، ص ۷۰)

"زنبوریه" اولین مناظره نحویان

مسأله زنبوریه، از مشهورترین مناظره‌های ادبی است که میان سبویه از بصره و کسائی از کوفه در گرفت. "این مناظره، فراسوی تعصب‌های مذهبی بود. سبویه به امید تربیت و تدریس

فرزندان خلیفه، به بغداد رفته بود؛ حال آن که در آن زمان، کسائی نزد خلیفه دارای جایگاه ویژه‌ای بوده و به تربیت فرزندان او مشغول بود (طنطاوی، ص ۳۹). "البته برخی بر این باورند که سیاست نقش بسیار زیادی در این مناظره دارد، زیرا در واقع، حکم درباره دو سرزمین داده شده بود؛ نه بین دو نحوی برجسته". (زییدی، ص ۶۹)

ذکر این مسأله، میزان توجه و اعتنا حاکمان عباسی را به مسائل علمی نشان می‌دهد. بسیاری از منابع، جلسه این مناظره را در حضور یحیی بن خالد ذکر کردند (سیوطی، الأشباه والنظائر، مج ۲، ج ۳، صص ۶۷-۶۶ قفطی، ص ۳۶/۲. الکنزراوی، ص ۹۳). برخی نیز معتقدند که این مناظره در حضور هارون الرشید و فرزندان او - امین (۱۹۳-۱۹۸هـ/۸۱۲-۸۶۷ م) و مأمون - درگرفت، و یحیی دستور این مناظره را داد. (طنطاوی، ص ۳۸. دیره، ص ۳۰۷)

احمر(؟/۱۹۴هـ / ۸۱۰ م) - غلام کسائی - و کسائی، سیبویه را با عنوان "یا بَصْرِيَّ" خطاب می‌کردند، و تکرار آن ناشی از یک اتفاق و نقشه قبلی بود. هرگاه سیبویه پاسخی می‌داد، کسائی و احمر و فراء، می‌گفتند: "أَخْطَأْتُ" یا "أَخْطَأْتَ يَا بَصْرِيَّ" (زییدی، ص ۷۰). در واقع، احمر و فراء می‌کوشیدند با پرسش‌های نحوی خود عرصه را بر سیبویه تنگ کند تا کسائی بتواند با پرسش معروف خویش درباره اِعراب کلمه‌ای و سپس نظرخواستن از عربی بدوی درباره آن، برسیبویه چیره گردد.

مناظره سیبویه و کسائی، درباره عبارت "كُنْتُ أَظُنُّ أَنَّ الْعَرَبَ أَشَدُّ لَسَعَةً مِنَ الزَّنْبُورِ إِذَا هُوَ هِيَ" یا "فَإِذَا هُوَ إِثَاها" بود که سیبویه عبارت درست را "فَإِذَا هُوَ هِيَ" می‌دانست و آوردن ضمیر نصب، نزد او جایز نبود. چرا که او از پیشوایان مکتب بصره بود و اصول نحو هم نزد او سماع و تعلیل و قیاس بود، منبع سماع هم نزد وی قاریان قرآن و اعراب خالص بودند (المخزومی، ص ۷۱). او با استشهاد به قرآن کریم، که بهترین مرجع و درست‌ترین آن نزد او و نحویان بصری، در کشف قوانین و استخراج اصول نحوی بود: وَنَزَعَ يَدَهُ إِذَا هِيَ بِيضَاءِ (الأعراف: ۱۰۸) و فَأَلْقَاهَا إِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى (طه: ۲۰) و فَإِذَا هُم مُّبْسُونَ (الأنعام: ۴۴)، عبارت درست را «فَإِذَا هُوَ هِيَ» دانست.

در هر حال؛ کسائی جواب سیبویه را اشتباه دانست و گفت که عرب، مَكْنِيَّ را به صورت منصوب هم می‌آورند. [کوفیها به جای اصطلاح "ضمیر" که بصری‌ها آن را به کار می‌برند، از اصطلاح "مَكْنِيَّ" و "کنایه" استفاده می‌کنند. (دیره، ۲۷۹) بصری‌ها برعکس کوفی‌ها، بین ضمیر و کنایه تفاوت قائل هستند؛ کوفی‌ها این دو اصطلاح را در یک معنا استعمال می‌کنند. بصری‌ها معتقدند که همه ضمایر، مکنی هستند؛ اما هر مکنی‌ای، ضمیر نیست (ابن عیث، ۸۳/۳). زیرا کنایه شامل اشاره، اسم موصول - مبهمات - و اعداد است].

اختلاف میان آنان بالا گرفت، و عرب‌های بسیاری از قبایل مختلف که بر درگاه خلیفه بودند، و بصری‌ها و کوفی‌ها و مردم همه سرزمین‌ها، نظر آنان را قبول داشتند، در مورد اختلاف

نظرات پیش آمده، از کسائی حمایت کردند. سیبویه که دریافت در این امر تبانی شده، از اعراب خواست که عبارت را تلفظ کنند، چون طبعاً در تلفظ نمی توانستند غلط بگویند، لیکن از وی نپذیرفتند و سرانجام مناظره به نفع کسائی پایان یافت. (علامه، ص ۹۲)

برخی دلیل پیروزی کسائی بر سیبویه را، دایره وسیع لغت و اطلاعات گسترده او از لهجه‌های عربی، و اهمیت دادن کوفی‌ها به لهجه‌های عربی می‌دانند.

برخی نیز معتقد بودند که کسائی بعد از فراگیری نحو از خلیل (?- ۱۷۰هـ / ؟- ۷۸۶ م) با اعراب خلیفتمات ملاقات کرد، در نتیجه دچار لحن و خطا شد (قفطی، ص ۲/۲۷۴). در واقع اعتماد او بر لغت حلیمی‌ها را یکی از دلایل پیروزی او بر سیبویه می‌دانستند. دلیل دیگر این که؛ اعراب به خاطر موقعیت‌شان نزد خلیفه، از او طرفداری و حمایت کردند. (طنطاوی، ص ۳۰)

مناظره کسائی و سیبویه موجب شد که کسائی دریابد آنچه از نحو می‌داند، کم است و بهتر است که از نحویان بصره بیشتر کسب علم کند. نکته قابل اهمیت دیگر در این مناظره، رفتن اخفش (?- ۲۱۵هـ / ؟- ۸۳۰ م) بعد از مناظره به بغداد نزد کسائی، و آزمودن او با صد مسأله بود. اخفش، بعد از هر جواب، به تلافی آنچه که کسائی با سیبویه کرده بود، به کسائی می‌گفت: أخطأت. (یاقوت، ص ۱۳۷۵/۳. أبوطیب، ص ۶۸)

مناظره میان پیروان یک مکتب

با مطالعه مناظرات برخی از نحویان درمی‌یابیم که همیشه مناظرات، میان پیروانی از مکتب‌های مختلف، که معمولاً دارای نظرات خاص خود و اغلب متفاوت با نظرات مکتب دیگر بوده‌اند، روی نمی‌داد؛ بلکه گاهی شاهد جدال و مناظره میان پیروان یک مکتب نیز هستیم. اختلاف نظر میان پیروان یک مکتب، به معنای نفی اصول و مبانی آن مکتب نبود؛ بلکه اختلاف بر سر تفسیر آن اصول بود. در ضمن وجود این گرایش‌ها در دانش نحو، نشان‌دهنده این است که تعصب به مکتب، مانع از آن شد که پیروان مکتب مربوطه، حقیقت را در مکتب دیگر بجویند.

کوفه و بصره باهم همکاری و تبادل علمی داشتند و مسأله‌ای نبود که در یک کدام از آن‌ها مطرح شود و در دیگری انعکاس نیابد. برخی از بصریان مانند معاذ هراء و رؤاسی، به کوفه می‌رفتند و بعضی از کوفیان مانند کسائی و فرّاء، در حلقه‌های درس بصره حاضر می‌شدند (مخزومی، ص ۳۸). بنابراین اختلاف نظر میان پیروان یک مکتبی، که ممکن بود فردی از آن، به مکتب مقابل گرایشی داشته باشد و یا از اساتید آن علم آموخته باشد، امری بعید به نظر نمی‌رسد. نکته درخور توجه در بصریان و مناظرات بین آن‌ها، این بود که شخصی مانند خلیل بن أحمد، با این که از بزرگان مکتب بصری است؛ ولی تقریباً در هیچ کتابی، مناظره‌ای بین او و

پیروان مکتب کوفه ندیدیم. گفته می‌شود که خلیل در عمل به شیوه کوفیان، عمل می‌کرد؛ چرا که او هم، به واقعیت گفتاری توجه داشت.

اما در مقابل، برخی مواقع، سیبویه، و اخفش، آرائی مخالف با خلیل داشتند. یکی از مسائلی که برخی از صاحب نظران را بر آن داشت تا در وجود مکاتب نحوی عرب شک کنند، همین مسأله است که چه بسیار بصریانی که به مکتب کوفه و نیز کوفیانی که به بصره گرایش داشتند. مثلاً اخفش که بصری است، تصریح می‌کند که رأی کوفیان درست است.

خلیل برخی مواقع، آرائی مخالف با سیبویه و اخفش دارد، سیبویه، خلیل، اخفش و مبرد، که همگی بصری هستند با هم اختلاف نظر دارند. حتی اخفش کتابی در رد سیبویه، به نام «ردّ علی سیبویه» نوشته است. کسائی نیز گاهی رأی بصریان را ترجیح می‌دهد (البکاء، ۱۷). به طور کلی می‌توانیم بگوئیم که پیروزی و غلبه هر نحوی، با اتکاء به آراء خودش، و برحسب احاطه‌اش بر مسائل علمی، از زمان قدیم بوده است.

از جمله این مناظرات، می‌توانیم به مناظرات میان ابو عمرو بن علاء و عیسی بن عمر ثقفی، یونس بن حبیب و ابواسحاق حضرمی، مازنی و اخفش، ابوحاتم سجستانی و تَوَزی و . . . اشاره کنیم.

برای نمونه، مناظره بین ابوحاتم و توزی از مکتب بصره است، که به عملکرد متفاوت زبان، اختصاص دارد. سماع، نزد نحویان عرب اهمیت زیادی دارد؛ بسیاری از عالمان و ادیبان نیز، اصل را بر زبان گفتار «سماع» قرار می‌دهند و قواعد صرفی و نحوی‌شان، بر پایه گفتار است. در این مناظره که بر سر مذکر و مؤنث بودن کلمه «فردوس» است، ابوحاتم آن را مذکر می‌داند. توزی با استناد به آیه کریمه *الَّذِينَ يَرْتُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ* (المؤمنون: ۱۱) و ارجاع ضمیر «هاء» در «فیها» به «الفِرْدَوْس»، آن را مؤنث می‌پندارد؛ اما ابوحاتم معتقد است که «الفِرْدَوْس» به معنای «الجَنَّة» است، و به همین دلیل مؤنث شده است. او برای اثبات ادعای خود به آیه کریمه *مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا* (الأنعام: ۱۶۰) استناد جسته و گفته است که «مثل» مذکر است و باید عدد «عَشْر» مؤنث می‌آید، اما چون در معنای «الحسنات» به کار رفته، «عشر» به صورت مذکر آمده است. (سیبویه، کتاب، ص ۵۶۵/۳. سیوطی، الأشباه و النظائر، مج ۲، ج ۳، ۷۳، و مج ۱، ج ۱، ۱۹۷، ابن جنی، الخصائص، ۴۱۷/۲)

توزی که از پاسخ دادن به ابوحاتم درمانده بود، به او گفت که تو غافل‌ی بیش نیستی؟! مردم می‌گویند: *نَسَأَلُكَ الْفِرْدَوْسَ الْأَعْلَى*. ابوحاتم نیز از این سخن او برآشفت و گفت: ای نائم! دلیل من هم همین است. «أَعْلَى» بر وزن «أَفْعَل»، صفت مذکر است، اگر مؤنث بود، باید «عُلْيَا» گفته می‌شد، مانند: اکبر، کبری، و أصغر، صغری. در نهایت توزی خجالت کشید و سکوت کرد. (زجاجی، ص ۵۴. سیوطی، الأشباه و النظائر، مج ۲، ج ۳، صص ۷۳-۷۲)

مناظره آنان درباره حمل بر معنا بود. آنچه در علت که سیوطی خود آن را علل نحوی نامیده است (الإقتراح، ص ۱۱۶)، در خور توجه است، این که این مورد، به علم صرف مربوط است، و علت حمل بر معنا؛ یعنی حمل بر چیزی که زبان از آن بی‌نیاز است. در اینجا لازم است یادآوری کنیم که در اندیشه گذشتگان، تفکیکی بین صرف و نحو، صورت نگرفته بود. در یک ارزیابی کلی، به نظر می‌رسد که چه خوب است که بگوئیم، که در لهجه‌های مختلف، این واژگان، جنس متفاوت داشته‌اند. در قبیله‌ای مذکر و در قبیله دیگر، مؤنث محسوب می‌شدند.

مناظره میان پیروان مکاتب مختلف

گفته می‌شود که مردم بصره؛ مانند قیس و تمیم، نسبت به مردم کوفه، بیشتر عرب فصیح بودند. کوفه به بررسی قرآن، شعر و حدیث می‌پرداخت؛ اما بصره به نحو و تلاش برای وضع قوانین نحوی، همت می‌گماشت و تلاش می‌کرد تا قرائت‌های قرآن را تابع قواعدش کند. به قول برخی صاحب‌نظران، کوفیان اهل حدیث و فقه و قرائت بودند؛ ولی بصریان، اهل فلسفه و علوم (مخزومی، ۸۶). زیرا بصری‌ها با بیگانگان بیشتر تماس داشته و اهل سفر و تجارت هم بودند.

از جمله عوامل اختلاف بین آن‌ها، رویکرد آن‌ها به زبان بود. محیط پراکنده و نظام قبیلگی عرب، موجب بروز انواع لهجه‌ها شده بود. گفته می‌شود که مکتب بصره، یک قرن پیش از مکتب کوفه به‌وجود آمد و حتی یکی از منابع نحو کوفه بود.

مناظرات بین پیروان مکاتب مختلف بسیار زیاد است، بارزترین نمونه آن "زنوریه" است که مطالب مربوط به آن ذکر است. برخی معتقدند که طرح این اختلافات هیچ فایده‌ای ندارد و موجب تشتت آراء و پیچیدگی در نحو می‌شود. (توفیق ابراهیم، ص ۱۱۷)

از جمله این مناظرات، مناظره ابن اعرابی و اصمعی (۱۲۲-۲۱۶هـ/۷۳۹-۸۳۱ م) است، ابن اعرابی، با کسائی همنشینی داشت و از او نوادر و نحو آموخت (ابن خلکان، ص ۳۰۶/۴. صفدی، ص ۷۹/۳). ابن اعرابی از استادان مکتب بصره به شدت روی برمی‌تافت و با بزرگ‌ترین آنان، اصمعی دشمنی می‌ورزید. او نه تنها اقوال علماء را مردود می‌شمرد، بلکه گاه آن‌ها را به تمسخر می‌گرفت. میان آن‌ها بر سر معنای "قُعَاد" اختلاف پیش آمد. اصمعی آن را به معنای نساء "زنان" می‌دانست؛ اما ابن اعرابی با استناد به آیه کریمه: *وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا* (النور: ۶۰) نظر او را مردود خواند. او گفت که "قواعد" صفت جمعی است که درباره نساء گفته می‌شود و درباره مردان، قُعَاد گفته می‌شود، همان‌طور که می‌گوییم: راکب، رُكَّاب. (السیوطی، الأشباه و النظائر فی النحو، مج ۲، ج ۳، ۷۳. زجاجی، ص ۲۷۴)

مناظراتی که میان پیروان از مکاتب مختلف، صورت گرفت، بسیار زیاد است؛ از آن جمله

می‌توان به مناظرات میان ثعلب و میرد، مازنی و ابن قادم، فراء و جرمی، ثعلب و ریاشی و ... اشاره نمود.

مناظره میان نحویان و شعراء

شکی نیست که شعر، یکی از ابزارهای مهم در خدمت نحویان بوده، و بر این اساس، استناد بدان را در شرایط خاصی، دلیل بر صحت قواعد نحوی می‌دانستند و بر آن پای می‌فشرده‌اند. نحویان از صدر اسلام تاکنون با استشهاد به ابیاتی از شعرای جاهلی و یا برخی از شعرای مخضرم، صحت قواعد نحوی را به اثبات رسانده‌اند.

با مطالعه کتب نحوی، درمی‌یابیم که برخی از شعراء، در اشعارشان، به‌جای نحو، حاکمیت را به موسیقی می‌دهند، تا موسیقی لفظی کلمات مورد استفاده در شعرشان را گوش‌نوازتر گردانند؛ لذا موسیقی را بر هر چیز دیگر مقدم کرده، حتی اگر در این رهگذر، نحو هم مانع آن‌ها شود، آن را قربانی هدف خود می‌کنند. در چنین حالتی، موسیقی حرف اول را می‌زند نه نحو؛ بنابراین شاعر به خود حق می‌دهد که نحو را قربانی موسیقی کند.

مثلاً متنبی تلاش می‌کرد که در شعر خود، مهارت زبانی‌اش را ظاهر سازد. گویی در پی عرضه‌ی آشنایی خود با قاموس قدیم است و به‌وسیله‌ی واژه‌های نادر و غریب، اظهار فصاحت می‌کرد و فریاد نحویان را برمی‌انگیخت تا صحت گفته‌ی او را از ناحیه‌ی زبانی ثابت کنند.

یکی از مشکلات بزرگی که نحویان دچار آن بودند، این بود که شعراء در بیزاری و انتقاد از آنان، بسیار سختگیر بودند. به‌خصوص شعرايي که مستبد و مغرور بودند و خود را اهل ذوق، و نحویان را افرادی خشک ذوق و پای‌بند به الفاظ می‌دانستند. بنابراین شعراء به خود حق می‌دادند تا به دلخواه خویش سخن بگویند، نه مورد سؤال واقع شوند، و نه مورد سرزنش؛ و چنانچه در سخن‌شان موردی پیش آید که از سؤال‌گریزی نباشد، شایسته بود که نحویان آن را از خود بپرسند و به‌جای شعراء در پی علت و چاره برآیند، در غیر این صورت، شر و مصیبت و هجای تلخ، گریبانگیر نحویان می‌شد. مناظرات بین نحویان و شعراء نیز همچون سایر جدال‌ها، بسیار بود. از آن جمله مناظرات بین ابن جنی و متنبی (یاقوت، ص ۱۵۸۸/۴-۱۵۸۷) و حسین با أحمد بن خالویه و متنبی (همان، ص ۱۰۳۲/۳-۱۰۳۱) و ... است. اما در بین شعراء، فرزندق (۲۰-۱۱۴هـ/ ۶۴۱-۷۳۲ م) بیش از شعرای دیگر در عذاب بود، نحویان اشعار او را دنبال می‌کردند و وی را به لحن و خطاگویی و خطای در اعراب، نسبت می‌دادند؛ او هم متقابلاً نحویان را هجو می‌کرد و به سخنان‌شان اهمیتی نمی‌داد. به همین دلیل در مناظره بین نحویان و شعراء، مناظره او را برگزیده‌ایم.

مناظره او و عبدالله بن ابي اسحاق حضرمی (۱۱۷-۲۰۵هـ/۷۳۵-۸۲۱ م) به مسأله و خطای

در اعراب، و خصومت شعراء و نحویان، اختصاص دارد که بین دو تن از بزرگان علم و ادب درگرفته است. در مجلسی که فرزددق ابیات زیر را در مدح یزید بن عبد الملک (۶۰-۶۴ هـ) می‌خواند:

إِلَيْكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ رَمَتْ بِنَا هُمُومُ الْمُنَى وَالْهُوَجْلُ الْمُتَعَسِّفُ

ای امیر مؤمنین! انواع دوری، و بیابان ناشناخته مرا به‌سوی تو آورد.

وَعَضُّ زَمَانٍ يَا ابْنَ مَرْوَانَ لَمْ يَدَعْ مِنَ الْمَالِ إِلَّا مُسْحَتًا أَوْ مُجَلَّفًا

و آسیب روزگار برای من از مال، جز مقداری بی ارزش و ته‌مانده باقی نگذاشته است.

حضر می‌دلیل رفع "مُجَلَّفًا" را می‌خواهد؟ و فرزددق دلیل آن را برای ناراحت کردن و رنج

بردن حضر می‌داند.

نحویان در توجیه بیت بالا، نظرهای مختلفی را ارائه کردند. برخی معتقدند که "گاهی اوقات شاعر، به‌طور ناخودآگاه، به‌خاطر توجه به موسیقی و قافیه، از قوانین رایج لغوی و زبانی تخطی می‌کند" (ابن سلّام، ص ۱۹).

نکته جالب اینجاست که چنانچه در مناظره خواندیم، فرزددق علت مرفوع خواندن کلمه "مُجَلَّفًا" را برای رنج‌دادن نحویان می‌داند. و در واقع به‌خاطر اختلافات شخصی خود، این کلمه را با چنین اعرابی خوانده است. پس آیا دلیلی وجود دارد که برخی از بزرگان ادب بگویند: "هذا البيت صَعَبُ الإعراب"؟! (بغدادی، ۳۴۷/۲)

به‌طور خلاصه، گاهی شاعر، برای رعایت وزن شعر و یا ... برخی از کلمات را بر خلاف اصل آن بیان می‌کرد، و نحویانی هم بودند که به تأویل و توجیه آن ابیات می‌پرداخته و در جهت یافتن مقیاسی برای آن‌ها، در واقع خود را به‌زحمت می‌انداختند و در میدان وسیع عذرتراشی، دست به توجیه می‌زدند. عیسانی در کتاب خود، مبحثی را با عنوان "الصراعات و الرغبة فی الإختلاف دون جدوی"، به این مسأله اختصاص داده است. (ص ۲۶) که با مطالعه آن، هم به موضوع تناقض نحویان در یک مسأله پی می‌بریم، و هم از برخی از تلاش‌های بدون فایده نحویان در تأویل برخی از مسائل.

و لازم است در نهایت، این نکته را نیز متذکر شویم که اثربخشی انتقاد نحویان از شعراء، بسیار کمتر از اثربخشی هجو شعراء در حق آنان بود. چرا که شعر بیانی دیگر است و مردم به آن علاقه بیشتری داشتند و اهمیت بیشتری هم به آن می‌دادند، زیرا هم برای یادگیری آسان‌تر بود و هم بر دل مطبوع‌تر.

مناظره میان نحویان و فقهاء

همانطور که قبلاً بیان شد، توجه دانشمندان اسلامی، به علم نحو، از آن جهت بود که آن

علم به فهم کلام خداوند؛ یعنی قرآن کریم کمک می‌کرد. زمخشری درباره نحو و فضل و فضیلت آن گفته است: «هیچ علمی از علوم اسلامی اعم از فقه و کلام و تفسیر و حدیث نیست؛ مگر آن که نیاز آن به علوم عربی آشکار است. بسیاری از مسائل اصول فقه و مسائل آن، مبتنی بر علم اعراب یا «نحو» است» (ص ۲). تفسیرهای قرآن، مملو از روایاتی است که از سببویه و اخفش و کسائی و فرّاء و دیگر نحویان بصری و کوفی نقل شده است.

ابن جنی در «الخصائص» که کتابی درباره نحو است، می‌گوید: «وَهُوَ - أَى الْخَصَائِص - كِتَابٌ يَتَسَاهَمُ ذُوو النَّظَرِ مِنَ الْمُتَكَلِّمِينَ وَ الْفُقَهَاءِ وَ الْمُتَفَلِّسِينَ وَ النُّحَاةِ وَ الْكُتَّابِ وَ الْمُتَأَدِّبِينَ التَّأَمَّلَ لَهُ وَ الْبَحْثَ عَنْ مَسْتَوْدِعِهِ». (همان، ۶۷/۱)

او می‌افزاید که علت‌های نحویان، بسیار به علت‌های فقه‌های نزدیک است: «وَعِلْلُ النَّحْوِ... إِنَّهَا أَقْرَبُ إِلَيْهَا مِنَ الْعِلَلِ الْفِقْهِيَّةِ». (همان، ص ۵۳/۱)

مطالعه برخی عناوین «الخصائص»، خود به تنهایی می‌تواند ما را به رابطه میان نحو و فقه رهنمون سازد. ابن جنی در این کتاب بابی را به عنوان «الْحَمْلُ عَلَى أَحْسَنِ الْقَبِيحَيْنِ» مطرح کرده است: «إِعْلَمَ إِنَّ هَذَا مَوْضِعٌ مِنْ مَوَاضِعِ الضَّرُورَةِ الْمَمِيلَةِ وَ ذَلِكَ أَنْ تَحْضُرَ الْحَالِ ضَرُورَتَيْنِ، لَا بَدَّ مِنْ ارْتِكَابِ أَحَدِهِمَا فَيَتَّبَعِي حَيْثُ نَزِدَ أَنْ تَحْمَلَ الْأَمْرَ عَلَى أَقْرَبِهِمَا وَ أَقْلَهُمَا». (همان، ص ۲۱۲/۱)

آنچه او می‌وید، بیانگر قاعده فقهی «يُرْتَكَبُ أَحْفَ الضَّرَرَيْنِ» است. (سامرائی، ص ۵۸) در عبارت «فِيهَا قَائِمًا رَجُلٌ»، صفت «قائماً» بر موصوف مقدم شده است و علیرغم، قلت این مسأله، آن را به ناچار بنابر حال بودن منصوب می‌کنیم. (۲۱۳/۱)

کلمه «قیاس»، اصطلاحات فقهی است در نحو عربی بسیار کاربرد دارد؛ مثلاً می‌گویند در تعارض سماع و قیاس، سماع مقدّم است و به همان اکتفا می‌شود؛ مانند قول خداوند بزرگ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ، این استعمال مطابق قیاس نیست، ولی باید آن را پذیرفت؛ ولی چیز دیگر را بر آن نمی‌توان قیاس کرد؛ مثلاً نمی‌توان به جای «استقام»، «استقوم» را به کار برد (ابن جنی، ص ۱۲۳/۱). و گاهی علل نحوی با علل کلامی و فقهی مقایسه می‌گردید؛ چنان که ابن جنی می‌گوید: «علل نحوی به علل کلامی بیشتر شباهت دارد تا علل فقهی؛ مثلاً ما نمی‌دانیم چرا و به چه علت نمازهای شبانه‌روزی، پنج نوبت شده و بیشتر یا کمتر از آن نشده است؛ ولی می‌دانیم که چون تلفظ موزان و مواعد به علت واو ساکن ماقبل مکسور دشوار بوده تبدیل به یا شده است. (همان، ص ۴۷/۱)

نحویان با مناظره بر مسائل مرتبط با نحو، علاوه بر این که سعی در اثبات برتری خود نسبت به رقباء داشتند، سعی می‌کردند برتری این علم و دشواری فراگیری آن را نسبت به سایر علوم بیان کنند. ابو یوسف محمد بن حسن حنفی (۱۱۳-۱۸۲هـ/۷۲۸-۷۹۷ م) از جمله کسانی بود که

معتقد بود اگر کسی در نحو به نهایت رسد، معلم خواهد شد، ولی فقه به گونه‌ای است که اگر کسی مقداری از آن را هم بداند، بر مسند قضا می‌نشیند. (یاقوت، ص ۱۷۴۱/۴-۱۷۴۰)

کسائی خود را در فقه برتر از ابو یوسف می‌دانست. او معتقد بود که آنچه که او نیک می‌داند، او نیز به خوبی آن را می‌داند، اما آنچه که او آن را به خوبی می‌داند، ابو یوسف خوب نمی‌داند. کسائی، نظر ابویوسف را درباره مردی که هنگام ورود به خانه به همسرش بگوید: "أنتِ طالقِ" این دخلت الدار" را پرسید. ابو یوسف گفت که اگر به خانه داخل شود، طلاق داده شده است. کسائی، جواب او را اشتباه دانست. او گفت که اگر همزه آن را فتحه دهند، وی طلاق داده شده است، و اگر کسره دهند، طلاق داده نخواهد شد. کسائی باز نظر او را درباره شخصی که "أنا قاتلِ غلامک" با توین) بگوید، و شخص دیگری که "أنا قاتلِ غلامک" (با اضافه) بگوید، پرسید، که کدامیک را به خاطر قتل مؤاخذه خواهد کرد؟ ابو یوسف گفت که هر دو را مؤاخذه خواهد کرد؛ زیرا این هر دو جمله، اقرار به قتل هستند. کسائی، جواب او را با استناد به آیه کریمه **وَلَا تَقُولَنَّ لِسْئِئِ إِنْی فَاعِلٌ ذَلِکَ غَدًا...** (الکَهِف: ۲۴-۲۳) اشتباه دانست. زیرا کسی که مرتکب قتل غلام شده است، کسی است که می‌گوید: "أنا قاتِلُ غلامِک" و این جمله فقط در حال اضافه افاده اقرار می‌کند، چه آن که اسم فاعل در حال اضافه معنای ماضی را می‌دهد. و اگر کسی "غلام" را به نصب بخواند، به جرم قتل، مؤاخذه نمی‌شود. زیرا در این صورت، فعل معنای مستقبل را می‌دهد و هنوز قتلی هم واقع نشده است. و اگر توین، معنای مستقبل را نمی‌داد، در آیه مذکور، (غداً) به معنای (فردا) نبود (همان، ص ۱۷۴۱/۴-۱۷۴۰). کسائی می‌خواست با این مناظره، فضیلت نحو را به ابو یوسف بیاموزد. و ابو یوسف نیز بعد از این مناظره، علم نحو را می‌ستود.

مناظره میان نحویان و مردم

با پیشرفت مباحث علم نحو، واحساس نیاز روزافزون به آن، شوق و اشتیاق مردم به فراگیری آن افزایش یافته بود و همواره سعی می‌کردند که در جلسات درس نحویان حضور پیدا کنند. معمولاً این جلسه‌ها یا در مساجد برگزار می‌شد و یا در بازار، و یا به خاطر اختلاف نظر میان نحویان، بادیه نشینی را دعوت می‌کردند و در مورد اختلافات، نظر او را جویا می‌شدند. برگزاری مجالس در مساجد بدین صورت بود که شاگردان در اطراف استاد حلقه‌ای تشکیل داده و می‌نشستند و به درس او گوش می‌دادند. مثلاً گفته شده که کسائی، در مسجد جامع بغداد، بر روی صندلی می‌نشست و مردم در اطراف او حلقه زده و آنچه را که او نقل می‌کرد، می‌نوشتند و درباره مسائل لغوی و نحوی، از او می‌پرسیدند.

درباره یونس بن حبیب در بصره هم نقل شده که او در مسجد بصره، جلساتی را تشکیل می‌داد که دستداران علم و دانش و فصحاء عرب و بادیه‌نشینان در آن شرکت می‌کردند. (ابن ندیم، ص ۶۳)

همچنین از جلسات درس خلیل و سیبویه و اخفش و این که او کتاب سیبویه را درس و شرح می‌داد، و جلسات قطرب و فراء در مساجد هم مطالبی بیان شده است. (علامه، ص ۹۱-۹۰) علاوه بر مساجد، در بازار "المربد" در بصره و "کناسه" در بغداد هم جلساتی برپا می‌شد و علماء با هم، و یا با مردم و بادیه‌نشینان به بحث و مناظره می‌پرداختند. (همان، ص ۹۳) البته این مناظرات، همیشه به این صورت نبود که مردم یا بادیه نشینی نزد علمای علم نحو روند، بلکه بسیاری از پیروان مکتب بصری و کوفی، خود به بادیه می‌رفتند.

لازم به ذکر است که تسلط و احاطه و دقت نظر دانش نحو، یکی از علت‌های تیرگی روابط مردم با نحویان بود. معمولاً شخص نحوی، بحث و پژوهش در معانی نصوص و رموز و اشارات را دنبال می‌کرد تا سخنش در استنباط و استدلال متن‌ها درست دربیاید. از این رو، دقت نظر و گاه افراط نحویان، از روی طرفداری دانش نحو و تحکیم قواعد آن، یا از سر تعصب و عشق به برتری، و توجیهاات و دلایل‌شان، باعث شده بود که آن‌ها نمونه‌ای از اهل تکلف و جمود محسوب شوند، که بی پروا، عبارتی را از صورت ظاهرش برمی‌گردانند و باری را بیش از توانایی لفظ به آن تحمیل می‌کردند، بدون آن که برای ذوق ارزشی قائل باشند.

البته بزرگان و خلفا، نحویان را گرامی می‌داشتند و در حق آنان به نیکی رفتار می‌کردند، اما؛ مواردی پیش می‌آمد که نحویان حتی از سوی کسانی که بیمی از جانب آن‌ها نمی‌رفت، به انواع افترا و سخنان عجیب و غریب متهم می‌شدند. برخی از مردم نادان، قدر آنان را نمی‌شناختند و آن‌ها را به خاطر گناه ناکرده، آزار می‌دادند.

مناظره زیر به همین مسأله اختصاص دارد. و درباره ابو حاتم سهل بن محمد سجستانی(؟) -۲۵۵هـ/؟- ۸۶۹ م) -عالم برجسته و پرورده مکتب بصره، و مایه افتخار آن مکتب و تعیین کننده شرکت کنندگان در جلسه عمومی معارفه به هنگام ورود والی جدید بصره، به عنوان "مقدم العلماء" می‌بصره نزد والی (ابن خلکان، ۴۳۱/۲-۴۳۲) است که در بغداد، برای تدریس به مسجد رفت، و عده‌ای از او درباره مفرد، مثنی و جمع فعل "قوا" در آیه کریمه *إِنَّ أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ (التحریم: ۶)* سؤالاتی پرسیدند. ابو حاتم در مفرد آن "قی" و مثنای آن "قییا" و جمعش "قُوا" -البته جداگانه- گفت. مردم از او خواستند که مفرد، مثنی و جمع این فعل را به ترتیب بگوید. این عالم برجسته نیز در پاسخ آنان گفت: قی، قییا، قُوا

در این هنگام مردی که در گوشه مسجد نشسته بود، و سؤال و جواب ابوحاتم و سایر افراد را می‌شنید، نزد یکی از مأمورین بغداد رفت و به او گفت: گروهی زندیق را می‌شناسم که قرآن را به صدای خروس می‌خوانند. ابوحاتم و یاران وی، بی‌خبر از همه جا، در مسجد بودند، تا این که مأموران حمله کردند و آن‌ها را دستگیر کرده و نزد رئیس‌شان بردند. ابوحاتم، داستان را بازگفت. رئیس مأمورها او را مورد مؤاخذه قرار داد و گفت که او نباید نزد عوام، چنین سخنانی بگوید.

آنگاه ابوحاتم و یاران او را ده ضربه تازیانه زد. ابوحاتم که اوضاع را چنین دید، بدون وقفه به بصره برگشت. (سیوطی، بغیة الوعاة، ص ۱/۶۰۶)

مناظره گروهی نحویان

در پاره‌ای از موارد، علاوه بر مناظرات فردی، شاهد مناظرات بین گروهی از نحویان نیز هستیم. از جمله این مناظرات، مناظره مازنی با جماعتی از نحویان است. مناظره زیر، به خوبی نشانگر آن است که نحو کوفی تا چه حدّ از قیاس‌های رایج و مورد استعمال به دور بوده و در پذیرفتن آن امتناع می‌ورزیده است؛ چرا که کوفیان، قواعد را تابع زبان می‌دانستند، نه زبان را تابع قواعد.

مازنی که از پیروان مکتب بصره بود، سعی می‌کرد تا مسائل نحوی را در سایه قیاس‌ها و تعلیل‌ها بررسی نماید. مهم‌ترین اصلی که بدان تکیه می‌کرد، قیاس بود؛ همان‌طور که می‌دانیم، قیاس او و بصریان، مبتنی بر سماعی بود که کثرت یافته باشد. در این مناظره، به خوبی می‌توان دریافت که مازنی برای اظهار نظر و بیان حکمی نحوی، چه مقدماتی را تنظیم می‌کرد و چه عوامل متنوعی در سخن نحوی او دخیل بودند. بحث مورد نظر در این مناظره، عملکرد "إِنْ" در خبر است.

کوفیان، در رفع خبر "إِنْ" معتقد هستند که "إِنْ"، موجب رفع خبر نیست، و استدلال آن‌ها چنین است که اصل در حروف این است که اسم را منصوب نکند [هرچند نصب هم می‌دهد]، ولی به این دلیل که شبیه فعل، و فرع آن هم هست، و فرع هم از اصل ضعیف‌تر است، پس در خبر هم نباید عمل کند؛ اگر چنین باشد، به تساوی بین فعل و حرف می‌انجامد که جایز نیست. پس رفع آن به اعتبار قبل از دخول "إِنْ" است. (دیره، ص ۱۴۵. الکنغراوی، ص ۱۴۵). دلیل دیگر کوفیان در ضعف عمل "إِنْ" و اخوات آن، این بود که معتقد بودند هر گاه بین این حروف و اسم‌شان، با ظرف یا جار و مجرور فاصله افتد، عمل‌شان ابطال می‌شود.

نحویان به مازنی گفتند که هنگامی که می‌گویی: (زیدٌ قائمٌ)، (زیدٌ مبتدا و قائمٌ) خبر آن است؛ و آنگاه که می‌گویی: (إِنْ زیداً قائمٌ)، (إِنْ) در مبتدا تأثیر نموده و خبر بر حالت خود (رفع) باقی می‌ماند، زیرا (إِنْ) در خبر بی‌تأثیر است، پس خبر آن، خبر مبتداست و این مذهب کسائی است. مازنی، جواب آن‌ها را خطا دانست. او از آن‌ها خواست که وی را توجیه کنند که چرا (إِنْ) نزد آن‌ها مبتدا را نصب داده است. نحویان در جواب گفتند که چون مشبّهةٌ بالفعل است. مازنی، اعراب (زید) را در (إِنْ زیداً قائمٌ) از آن‌ها خواست، و نحویان گفتند که چون مفعول مقدم است. مازنی از آنان خواست که فعل را برای وی مشخص کنند و آن‌ها "إِنْ" را فعل آن دانستند. او از این جواب آنان متعجب شد و گفت: آیا دیده‌اید فعلی را که فقط نصب دهد و چیزی را مرفوع نکند؟! (زجاجی، ص ۲۴۶)

برخورد نحویان با هم و نکات اخلاقی و تربیتی در مناظرات برخی از آنها

وقتی که از اختلاف بین نحویان از مکتب‌های مختلف، سخن گفته می‌شود، این بدان معنی نیست که هیچ‌گونه همکاری بین آنها وجود نداشته است. بلکه بین آن در زمینه‌های مختلفی چون مسائل مربوط به قرائت و بررسی احکام و روایت و استنباط و روایت لغت و شعر و تألیف همکاری وجود داشته است، و لذا میان آنها محدثان و فقهاء و ناقدان شعر و نحویان پا به عرصه وجود گذاشتند.

عملکرد برخی از نحویان، همچون پیشوای مکتب بصره - سیبویه - به نحوی بود که برای ادیبان و دانشمندان دیگر الگو شد و آن حرکتی بود که در برابر سؤال حماد بن سلمه از او سر زد و مرتکب اشتباه شد. سیبویه در کلاس تفسیر متوجه موضوعی شد که کرامت و ارزش انسانی را در گرو آن می‌دید؛ لذا درصدد برآمد تا اشتباهاتش را جبران کند و از این طریق زمینه ارزش‌مداری را بازیافت نماید و به همین منظور با خود عهد بست تا به هر شکلی قوانین نحوی را در کلام پیاده نماید و از این رو اقدام به بررسی و کنکاش در زبان عربی نمود.

نکته مهم و اخلاقی در رفتار و فکر سیبویه آن بود که او در فکر انتقام از استاد خویش برنیامد و حقیقت را انکار و منفی نکرد. سیره تربیتی او حامل دو پیام است: (۱) اشتباه کردن امری طبیعی است. (۲) برطرف کردن اشتباه و هدایت به سمت درستی.

البته برخی از نحویان نیز بودند که در پاره‌ای از موارد، از جواب طرف مقابل برمی‌آشفتنند و گاه با الفاظ زشت و گاه رکیک، پاسخ او را نادرست می‌انگاشتند. عیسی بن عمر از جمله کسانی بود که برخی موارد در مقابل جواب طرف مقابل برمی‌آشفت و زود عصبانی می‌شد. برای نمونه می‌توان به مناظره بین او و کسائی اشاره نمود که او از جواب کسائی برآشفت و با لحنی تند به او گفت که خدا شفاقت دهد... (یاقوت، ص ۲۱۴۱/۴). و یا نمونه دیگر، برخورد یزیدی در مناظره بین او و بختری است (همان، ص ۲۱۷۸/۴) و ... یکی از نحویانی که بسیار تندخوی بود و بی‌جهت بانگ می‌زد، ثعلب بود. مناظره او و ابن سکیت و بداخلاقی او معروف است. (همان، ص ۵۳۶/۱)

منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابن الأبیاری، أبو البرکات کمال‌الدین عبدالرحمن بن محمد بن عبیدالله، **الإنصاف فی مسائل الخلاف بین النحویین البصریین و الکوفیین**، یاشراف د. ایمیل بدیع یعقوب، دارالکتب العلمیة، بیروت، لبنان، ۱۳۸۰ق/۱۹۶۱م.
- ۳- ابن جنی، أبو الفتح عثمان، **الخصائص**، تحقیق محمد علی النجار، بیروت، دارالهدی، الطبعة الثانی، ۱۹۵۲-۱۹۵۶م.

- ٤- ابن خلكان، أبو العباس شمس الدين أحمد بن محمد بن أبي بكر، **وفيات الأعيان و أنباء أبناء الزمان**، تحقيق: إحسان عباس، دارصادر، بيروت، ١٩٤٨م.
- ٥- ابن سَلَام الجمحي، محمد، **طبقات فحول الشعراء**، تحقيق محمود محمد شاكر، مطبعة تامديني، القاهرة، ١٣٩٤ هـ/١٩٧٤م.
- ٦- ابن نديم، **الفهرست**، تحقيق: يوسف على طويل، دارالكتب العلمية، بيروت، الطبعة الأولى، ١٤١٦هـ
- ٧- ابن يعيش نحوى، موفق الدين، **شرح المفصل**، عالم الكتب، بيروت، ١٩٨١م.
- ٨- ابوطيب لغوى، عبدالواحد بن على، **مراتب النحويين**، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، قاهره، ١٣٧٥ق/١٩٥٥م.
- ٩- توفيق إبراهيم، محى الدين، **إبن الأنبارى فى كتابه الإنصاف**، قاهرة، ١٩٧٩م.
- ١٠- ديريه، أحمد مختار، **دراسة فى النحو الكوفى. من خلال معانى القرآن للفراء**، بيروت، دارقتيبية، الطبعة الأولى، ١٩٩١م.
- ١١- زبيدى، أبوبكر محمد بن الحسن، **طبقات النحويين و اللغويين**، تحقيق محمد ابوالفضل إبراهيم، الطبعة الأولى، ١٣٧٣هـ ١٩٥٤م. . أبو الفضل إبراهيم، الطبعة الأولى، ١٣٧٣هـ ١٩٥٤م.
- ١٢- زجاجى، أبوقاسم عبدالرحمن بن اسحاق، **مجالس العلماء**، تحقيق عبدالسلام محمد هارون، مطبعة حكومة كويت، الطبعة الثانية، ١٩٨٤م.
- ١٣- زمخشري، جارالله، **المفصل فى النحو**، تحقيق ي. پ. بروخ، لايبزيغ، ١٨٧٩م.
- ١٤- سيويه، أبو البشر عمرو بن عثمان بن قنبر، **الكتاب**، تحقيق عبد السلام محمد هارون، دار النشر دار الجيل، بيروت، ١٤٠٣ق/١٩٨٣م.
- ١٥- سيوطى، عبد الرحمن جلال الدين، **الأنساب و النظائر فى النحو**، وضع حواشيه غريد الشيخ، دار الكتب العلميّة، بيروت، لبنان، الطبعة الثانية، ١٤٢٩هـ/١٣٧٨م.
- ١٦- سيوطى، عبد الرحمن جلال الدين، **الإقتراح فى علم أصول النحو**، تحقيق دكتور أحمد محمد قاسم، نشر أدب حوزة، بلا تاريخ.
- ١٧- سيوطى، عبد الرحمن جلال الدين، **بغية الوعاة فى طبقات اللغويين و النحاة**، تحقيق محمد ابوالفضل إبراهيم، قاهرة، ١٣٨٤ق/١٩٦٥م.
- ١٨- صفدى، خليل بن ايبيك، **الوافى بالوفيات**، به كوشش و داد قاضى، بيروت، ١٤٠٢ق/١٩٨٢م.
- ١٩- الطبرى، أبوجعفر محمد بن جرير بن يزيد، **تاريخ الطبرى**، بيروت، دار الفكر، الطبعة الأولى، ١٩٩٨م.
- ٢٠- طنطاوى، محمد، **نشأة النحو**، دارالمنار، ١٤١٢هـ/١٩٩١م.
- ٢١- علامة، طلال، **تطور النحو العربى فى مدرستى البصرة و الكوفة**، دار الفكر البناني، بيروت، الطبعة الأولى، ١٩٩٣م.
- ٢٢- قفطى، جمال الدين، ، **إنباه الرواة على أنباه النحاة**، به كوشش محمد ابوالفضل إبراهيم، قاهره، بيروت، ١٣٧٤ق/١٩٥٥م.

- ٢٣- مخزومی، مهدی، **مدرسة الكوفة ومنهجها في دراسة اللغة والنحو**، دار الرائد العربی، بیروت، الطبعة الثالثة، ١٩٨٦ م / ١٣٧٧ ش.
- ٢٤- یاقوت، أبو عبدالله بن عبدالله الرومی الحموی، **معجم الأديباء**، تحقیق أحمد فريد رفاعى بك، مصر، مطبعة دار المأمون، مكتب القراءة و الثقافة الأدبية، ١٤١٤ ق.